

مuspبوط شود فیل مذکور رقصده ماده فیله دوید اخضرت بر زمین اقتاده نمانه دراز
بیهوش بودند بعد دیری با فاقعه آمدند و بخواست ایزدی سخنگزد شت اما پاره اسیب
رسید بصلح همارگ دست راست کشا نمود در انگ فرسته تند رسقی لفیب ذات
قدسی گشت از سنوح این سانحه خبرهای ناخوش در اطراف مالک برز بامنا اقتاد و غریب
شور شے بوقوع آمد و رعیت از مال گذاری دست بازگشید و در معاملات مالک
اختلال روئے داد چون لا ہور مور درایات عالی گشت این شورش فرونشت و
رفع خلش گردید و در طرق و مسالک که نا اینه شده بود امینت بوقوع در آمد و
در نزد و بیکه ان بشب هتایخ اخضرت تماشائے جنگ اهوان میدیدند قضا را
اهواز حربیت خود رم خود ره دوید و شاخه بیان هر دو ران مقدس زد و بیکه از پیشنهاد خشم
مید دامس و وحی باشنداد کشید با همام شیخ ابو الفضل مقرب خان عرف شیخ
بینا جراح بمعاچه پرداخت بعد یک ماه و میفت روز صحت رو داد و شیخ
ابو الفضل و مقرب خان که دران ایام تر دیگر کرد بودند مور و عنایات
شدند +

دیپیان حلت راجه تو در مل دیوان عالی

در زمان اخضرت رایات عالیات بکشیر خصت شده بنا ہور ماندہ بود پرگ طبعی
در گذشت در وقت مراجعت موکب والا از کابل در اشنانے ۱۴ خبر راحیت
او بعرض مقدس رسید چون مراجع مشناس مقدس وزیر اعظم کسچہ سالار بود اختر
ارفوت او بیارت اسافت نمودند در ابتدائے حال تو در مل صفیر بود که پدرش و دیعت حیات
پر دو ماہش بیوه زن در کمال افلام و تنگستی بوده بجهت تمام او را پر در ش
نمود در صفر سن اثمار رسید و کار دانی و علم است طالع مندی و بجهت بلندی از تا صیه طال
او داشت و لائج بود از اتفاقات حسنہ در جرگه نویندہای سرکار با وشاہی نوکر گردید و قبضنا
و فور دانن و کار طلبی روز برد پایه قدر او افزون گردید چون صاحب تدبیر و اهل فلم بود
صاحب کوس و علم نیز گردید و اکثر معارک ترد داشت نایان و بیمار باشند شایان نموده
نقش مردانگی دلاوری خود درست گردانید و در ولایت گجرات و بنگاله کارزار ہائے

رستمۀ منوده فیروزمند و نصرت یا بگردید رفته بپایه اعلی وزارت کل سرفرازی داشت
 در سال بیست و پنجم جلوس والا وکیل مطلق وزیر اعظم گردید و یاد شد گزین سیر چشم تو نگردن
 بیدار مغز پر هیزگار کارساز نیک محضر جد کار صاحب فکر بلند تمثیل فرانخ حوصله صاحب
 صلح کل با خوش و بیگانه کیمیت بد وست و دشمن یکسان سنجیده سخن کارکشان است گفتا
 خزم ارا دور اندیش ادب شناس خلاصت راز دان سلطنت بود در واقعیت سیاق
 و حقایق حساب بی نظیر در علم محاسبات موشکاف ضوابط و قوانین وزارت و تنظیم
 احکام سلطنت و بنده بیست امور مملکت و ابادی و معموری رعیت و دستور العمل
 کارهای دیوانی و قانون اخذ حقوق سلطانی و افزونی خزانه و امنیت ممالک و تادیب
 سرکشان و تغییر ممالک دستور مناصب امراء مواعظ سپاه دوامی پر گنات
 و تحویله جاگیر از دیادگار است در هند و سستان که تا حال بر همان قواعد و ضوابط در
 ممالک محروسه بعمل می درآید پیش ازین در ممالک محرمان هندوی نویس دفاتر سنجش هندوی
 بکار می برند راجه تو در مل از وفور داشت و علو فکرت دفتر فارسی بقوانین اهل ایران اخراج
 کرده تا حال اهل قلم مطابق آن بعمل می آزند تمامی اراضی پر گنات ممالک محروسه معرفت
 نویسندگانه است قلم وست نویس بقید ضبط در درجه رقبه ده بدهی هر پر گنده را
 در دفتر والا طلب داشت و چریب طنا به را که درخششی و تری تفاوت میگردد پنجاه پنجه
 در عی بود بر طرف ساخته چریب شخصت در عی از نه که با من بوده باشد مخلقه هانه
 آهنین وصل داده مقرر گردد ایند تفاوت در ضبط زمین را ه نیا بد وسویت و عدالت
 بوقوع آید و پر گنات مخلوط را سرکار و چند سرکار سا صوبه مقرر ساخت و نظر بجمع هرچال
 داشته فی روپیه چهل دام قرار داده دامی هر پر گنده در دفاتر زنگاشت در بر کر در ادم عال
 نصب ساخت که بزبان عرف آن را که در گزینش هر آقا زاده و اقا را جانه
 مایین امراء منصب داران وزیر احمدیان قرار یافت تا ذکر پیش هر آقا زاده و اقا را جانه
 تغلب نمایند و مبنی صبداران داحدیان را نیز غدر و زور نمایند و هر سال تضمیمه داعیان مقرر گشت
 تاریخ اشتباه بوده باشد اگرچه در زمان سابق سلطان علام الدین خلجی و بعد از شیخ شاه
 افغان دار غ اسپ اخراج کرده اند امار دارچ نیافته بود در میوا براحتی ران که گردید نیز
 بنده باده با دشایی رهیفت بخش منوده چوکی هر روزه مقرر ساخته هفت چوکی قرار داد

و هفت چوکی نویں متعین گردید که در نوبت خود مردم را حاضر دارند و هر هفته را هفت
واقعه نویں منصوب گشت و مدار احکام معلی بر ساله و مهر میر عرض آن روز قرار یافت
سوائے امراء خواصین چهار هزار سوارے که در حضور مقدس مقرر گشت که آن فرق را
بزبان وقت احمدی گویند وار وغه ان جماعت جدایگانه تغیین شد که مواجب طلب ننمایم
اپنای بر ساله دار وغه بوده باشد و چندین هزار غلام چه ازانچه خرد پشده و چه ازانچه
دار احرب در بند آمده به بندگی والا قیام داشتند از غلامی ازاد کرده بخطاب چیلگی
اختصاص بخشیدند که بند های خدا را بند و غلام گفتن سزا و انجیت احاصل ضوابط
وقایعی می کرد راجه تو در می دروزارت قرار داده اپنایان استحکام یافته که پس از دز راه
معظمه در دیوان اعظم درسته لآک ان ضوابط و اختصار قوایع قوایع جدید هر چند کوشیدند
و تا حال می کوشند پیش نرفته و بینی رو دبر همان ضوابط تا حال بعمل
در می آید **قطعه**

شنبه زیب ملک از وزراست شب شود روز از مشیر نگو
ملک داران تنخست و نیازا ملک دیگر شده وزیر نگو

الفقصه بعد مردن راجه تو در می میرنا خانخانان ب والا خدمت منصب و کالت سرافراز گردید
او بقتضاۓ فراست دکار دانی احکام وزارت و امور و کالت را بوجه احسن و نت
داده مورد تحسین گشت *

نهضت میتو که مقدس مرتبه و کم بجهه کشیر بے نظر

در سال سی و هفتم جلوس والا باز عزیزیت سیر و گلگشت عصمه دل کشاۓ کشیر بحق
قدسی راه یافت ناگهان درین برسات از لا ہور نہضت فرمودند در وقت عبور از
دریا کے را وی پایان قلعه لا ہور بر زبان مقدسش گذشت که این بیت در حق کدام
گل گفتہ اند بیت

کلاه خسر وی و تاج شاهی بھر گل کی رسید حاشا و کلا
قصارا در ہمان روز یادگار گل بینی عمر میرزا یوسف خان در کشیر منصب شورش شد
و از نمیان ۶ صلی در حضور مقدس اطلاع نبود باعث شد این شورش انکه قاضی نورالله

پر اے تیخیں جمیع محصول محل کشیر از حضور فرستاده بودند چون کشیر یاں دانستند کہ تغلب ظاہری شود و جمیع افزون می گرد بنا بر رفع این امر شورش بر پا کرده یادگار را که بیرون یوسف خان حاکم انجام بنا کام عزمیت حضور والا نایب خود در کشیر گذاشتند بود از راه برده مرتب فناد شدند و گفتند که بسبب دشواری مسالک و صعوبت جا کشیر نجاتی است که یکبارگی دست افواج باوشاہی تو اند رسید از اینچین حرف مختاریت ان بد اختر مغور شد ه سکه و خطبه بنام خود منود چون موکب والا برابر دنیا اے چتاب رسید جزاں شورش معروض مقدس گشت و بر زبان مقدس گذشت بیت

وله لازماست حاسمه نم انکه طالع من ولد لازما کش آمد چو ستاره یا نی

چون ما در یادگار اذ شکم نقره نام لوی بود که هر روز بجانه و هر شب بجا اے بسری بر دفتر موند که ان لوی بچه مجرد بر امدن سهیل کشته خواهد شد درین ایام میرزا یوسف خان در حضور پرورد بود بنا بر ان مزید احتیاط او را حواله شیخ ابوالفضل منودند که در قید نگاهدار و چون بے تقاضی اد بعرض مقدس رسید بعد چند روز نجات دادند شیخ ابوالفضل دران روئنا از دیوان سان الغیب تفاویل حبت این بیت سر غزل بر امد بیت

ان خوش خبر کجاست کزین فتح شرده او تا جان فشانش چوز روسیم در قدم

از غایب انکه چون یادگار سکه و خطبه بنام خود کرد او اتپ لزه در گرفت و مهر کن را که ختم او میکند ریزه فولاد در حد قچشم افتاد با چمله چون یادگار علم بعنی بر افزاشت لشکر آراسته پر کوه کپر تعلیم بہ بند نایے باوشاہی که در انجا بودند آماده پیکار گشت و باندک جنگ فرار منوده پیغمبر پور رسید کسان میرزا یوسف خان که بحسب هژ در رفت رفیق او شده بودند نیم شب قابو یافته بر و تاختند او از خیمه بر رفت آفرال امراض بدرشت بدرست کسان میرزا یوسف خان اسیر گردید سرا و طا از تن جدا کرده در منزل بهبهر سران دخیم العاقبت بحضور اقدس رسید چنانچه بر زبان الہام ترجان رفتہ بود مجرد بر امدن ستاره یا نی آن ناعاقبت اندیش کشته شد کشیر یا نی مگر با اور فیق بودند نیز بکافات کرد و ارسیدند و دفع شورش ان دیار گردید با چمله ان حضرت بعد قطع مراحل بخطه دلپذیر کشیر زدن اقبال فرمودند از سیر متازل دل کشانے که سیر گاہ اے مقرری ان دیار است و گلگشت ز عفران نار که خلاصه ان سر زمین بہشت آئین واقع شده و تماشے چراغان

در کشیپهائے اب دل که مخصوص کشیپر بے نظیر است خط و فرمودست فراوان
برگرفته معاودت بہندوستان فرمودند و بمحض التماں شامہزادہ بزرگ پاکت کشیپر پستور
پیشین بیرون یوسف خان بحال ماند و جمع تمام صوبہ کشیپری دیک لک خودار قرار
یافت +

نہضت موکب لا پسیکشیپر حربت تا پیشہ سویم

در سال چهل و دویم بیرونیشہ بہار کشیپر نہضت فرمودند شخصی از مردم غوری در کشیپر
عشق میرزا پرسیمان میرزا دالنوده مصدر شورش شده بود کسان محمد قلی بیگ اور اوتگیر کرد
در منزل امن آباد آورده بنظر قدسی در آوردنہ ہمانجا پیاساق رسید بعد عبور از دریائے
چناب رعایا یائے تیہ الوداع اتفاق متابع سیاکوت از ستمگاری محمد بیگ کردے استفاده
نووندا را برائے عبرت پذیرے اعمال ستمگار جخا پیشہ خبر بحاق کشیدند و ازانجا
نہضت فرموده در خطہ دل کشا کشیپر نزول اقبال واقع شد تمام ایام بیش از عشرت
دران سرزمین اتفاق اقامت اقتاد و از سیر سیرگاه با تشییذ خاطر مقدس گشت و در اب
دل جشن چرا فان ترتیب داده دو هزار کشتی بازار چرا غان و اقامت شع آراء
وہ دن آب سردا دند و نیز بر دولتخواہ بہشت نشانہ و پر کنار اپے عمارت و باغات و شجرات
محاذی دولتخانہ والا چرا غان بر افراد قند پیت

چوبانزار چرا غان شاہ شد گرم چراغ ماه شد در پرده شرم
بعد سیر و شکار آن سرزمین ہمیشہ بہار در ایام آغاز زستان نہضت فرموده بدارالمالک
لاہور نزول اقبال فرمودند +

در پیان مقرر گردیدن پر گھنہ گجرات وہن آباد

این تمام سرزمین داخل سیاکوت بود و قوم جبت و راجح مسلط بودند در سال سی و هفتم
جلوس دال و بقولی سال چهل و دویم که حضرت خاقان زمان از لاہور برائے پیکشیپر متوجه بود
بعد عبور را یافت از دریائے چناب جاہتہ گوجران از تسلط و ستمگاری قوم جبت

و با شیخ استقاش نمودند و مبوب جب استقدام کے انجما عت دیہا تئے کہ بزر مینداری آن فریق
تعقق داشت جدا کردہ پر لکھنہ موسم گجرات علیحدہ کردہ قلعچہ و قصبه احداث نموده و اذالو
و رات بکجاہ شہور است پر لکھنہ ہرات مقرر کر دند گویند کہ آن حضرت در حوالی کنجاہ آہوئے کلان
شکار کردہ بووند برزبان قدسی گذشت کہ چنانچہ در ہرات ایران اسپ بے نظیر پیدایمی شود
درین سرز مین آہوئے بے مثل پیدایمی گرد دین تقریب اسکر آن پر لکھنہ ہرات مشہور گذشت
و چند سال پیش از گجرات پر گنہ امن آباد مقرر گردید درین لا دہ عہد خلافت حضرت خدیرو
گیہان محمد امین گزوئے بوجب حکم والا قصبه و پر گنہ موسم بامن آباد مقرر
ساخت ہ

دریں ایان تختہ ولایت او ولیہ

آن ولایت را قتلوا افغان در تصرف داشت چون او بگ طبعی در گذشت افغانان
با تفاوت یکدیگر عیینی خان پسرا اور انسبرداری بر داشتہ تابعت او قبول کر دند حب لامر
والا راجہ مان سنتگہ تختہ ولایت رفت افغانان بر اتاب جنگ و جدل کر دند بالآخر
عاجز شدہ بعد گذشت قتلوا نشستن پرش پرسند حکومت ہرا جہاں سنتگہ صلح کردہ
سکد و خطبہ بنام تامی حضرت خاقان زمان مقرر کردہ جگنا تہہ را داخل ممالک محروسہ کر دند و
کیسد و پنجاہ فیل دیگر نفایس ان دیوار حوالہ راجہ مان سنتگہ نمودند کہ بد رگاہ مقدس ارسال
دار دو در سال سی و هفتم جلوس والا منطبق سنه هزار هجری بالکل ولایت ویسیع او ولیہ کہ
بر ساحل دریائے شور است داخل ممالک محروسہ گردید ہ

دریں ایان تختہ ولایت فتحہار

بعرض والا رسید که منظفر حسین میرزا و سترم میرزا پسر سلطان حسین میرزا این
بهرام میرزا بادر شاہ طہا سپ کرد در قندھار قیام دارند با فرمان روائے ایران نیاحت
ورزیدہ دوالي ایان بر سر ایشان لشکر تعین کردہ دوالي قوران نیز جماعتہ او زیک را مقرر
نموده کہ در گینہ گھاہ بو ده بران ملک دست بر دے کنندہ ایندا میرزا جان خانخانات
بارشکر گران اٹھنے مقدس بہ سر قندھار تعین گردید و حکم شد کہ برادہ بلوچستان رہ گدائے

گر و اگر کلان تران بلوچستان لوازم انتیاد و احتیت بجا آورند و درین همراه شوند بهتر و لای
بزرگ نیز رساند و از روئے عنایت داشتند و منزل اصل پدریه خانخانان تشریف برده منصب عیّغ
ارجمند سعادت پنیر گردانید و موجب سرفرازی او بین الاقران گردید خانخانان بعد قطع منزل
در میان ملتان و بیکر که چالکیار بود رسیده چند گاه براکه سامان سپاه و تهییمه راه افتاد
و زیده همدهین اشناز سترم میرزا از منظفر حسین میرزا برادر خود در قندھار شکست خورد و کذا بجا
برآمد و روسیه ارادت پناب مقدس آورد فرامین مطاعه با مراسک که در راه بودند بجهة
پیوست که خدمتگاری و مهندسی نمایند امر ایشان بوجب توقيع دالا بعل آوردن پهون
حضرت خدیو گیلان در لاہور تشریف داشتند بعد ازانگه میرزا یک منزل لاہور رسید
خوانین بلند مکان والاشان حسب امر خدیو زمان باستقبال رفتہ میرزا امداد حضور آوردن
آن حضرت با عزاز و اکرام تمام دریافتند و میرزا با چهار پسر ملازمت رسیده مور و هنایا
گردید و بنصب پنجهزاری سرفرازی یافته ولایت ملتان و بلوچستان که زیاده از محصول قندھار
بود بجا گیر مرحمت شد بعد ابوسعید میرزا برادر سترم میرزا و پس ازان بهرام میرزا ابن منظفر
میرزا و پس ان منظفر حسین میرزا پدر گاه فلک اشتباه رسیدند هر یک مورد اقتام
عنایت گردید و دران تاریخ قندھار داخل هاک محروس شد و خاند و ران عرف شاه بیگ خان
که ایالت صوبه کابل داشت بصوبه داری قندھار سرافرازی یافت.

دیوان تحریر ممالک تهتهه و آمدان چلی بیگ

هنگامی که خانخانان تختی قندھار دستوری یافت پس از رسیدنش در نواحی ملک
فران والاشان صادر گشت که نخستین انتزاع ولایت تهتهه پیش نهاد همین ساز و بعد
ان تختی قندھار پرداز و خانخانان بوجب حکم گیزی متقاد متوجه تهتهه گردید و اول بهیم مرزا بن
ولایت جیسلییر و دیپ پرسه رائے رایسینگه بیکانیرے محقق شده که خدمت بر میان عربو کشت
بینند لولا قلعه سہوان را مفتوح نموده روایت پیشتر شدند میرزا جان بیگ والی تهتهه
بمحییت بسیار آمده در نصیر پر کیک جانب دریائے سندھ و جانب دیگر رو و خانها
داشت قلعه بکین اساس نهاده و خندق زده تحقیق گردید و خانخانان در انجما رسیده
بحاصره ان پرداخت چون محاصره با متداوک شدی و لشکر منصور از عدم رسیدگی خلاصه مانگی

یافت صورت حال پدرگاه آسمان چاه معروض داشته بمحب حکم قضایی که شنیده از نیزه و ملستان بلطف
 خانخانان سانیدند و رائے رایزنگه پیکانیری دیگر امر رئے بکوک تعین شده خانخانان نزد سیدن غلات دام رئے
 کو کی قوی دل گشته خوبی بر سرت همراه افواج دیگر باطراف تعین کرد و خود در قصبه جام عسکر ساخت و پر روز
 بنگ بیان می آمد دار و پسر را چه تو دل که ده تهر و جلا دست به هستا بشجاعت و شهادت
 پیشکار و مشهود اند دلیرانه جنگ میان کرد و بخوبی نیزه که بر پیشانی اور سید جان نشار گردیده
 نیکنامی چاوید اند و خست بعد محاربات سخت چالان بیگ شکر خود را گرفت و خانخانان
 قلعه اساس نهاده میرزا را منهدم گردانید و دیان نژادی و باشی عظیم روی داد و شکر اهل
 قاتل آمد و بر خانه اترک تازی نزد بعضی در دیشان صاحب حال در خواب دیدند که
 سکه و خطبہ بنام نامی حضرت حدیث جان درین دیار می شود و اثر و بالبیب سرتاپی مردم
 زن ملک است چون این معنی شیوع یافت همه کس با ندازه حال نذری بر بسته که فتح و
 پیروزی بجانب شکر با دشایی گرد و سکه و خطبہ بنام حضرت با دشاد شود القصہ چون
 پر قلعه کشته باش که فله و شکر سید و در میان متعدد است و عسرحد شکر یان را تو میعنی
 په بید آمد که هست بیگزان ولاست بر بسته و بد فنات محاربات رودی داد میرزا جان بیگ
 عازم شده تا پست متعاد است در هر دن دیده صلح در میان آورد و دلاست سهوان و افضل
 شکر خود را نزد محبی خود را میرزا ایرج خلعت خانخانان داده آمد و ملاقیات
 نزد بندگی درگاه قدسی قبول کرد و مقرر ساخت که بعد بر ساست روانه درگاه سلاطین پناه
 گرد و چنانچه در او سلط سال سی و هشت سال مطابق سنه هزار و یک هجری خانخانان میرزا جان بیگ
 را هراه خود گرفته میازمست اقدس آورد و میرزا بو فور مراسم و ملا سرافراز گشته بنصب
 سه هزاری و چاگیر تهیه مقرر گردید و لاهری بند رکه انطرف کشته واقع است بخالصه
 شریفه مقر گشت درین هم خانخانان چندین مشاق و انواع محن را تا پ آورد و دلخیل
 معارج کوشید و هم آثار شجاعت که بهترین سجایانه ذاتیه است از لمعان سیوف
 خاکه ساخته نبرد از مائی نزد و مخفف و منصور گردید و هم مراسم و اقامی و مردمی بر خود ورزگ
 پایی بر وزر سانیده مرائب و انتخه دری خاطرنشان خاکه بر بیان ساخت و هم فتوح تما بیک
 صایپه مقصود طهور آهد و ده چنانچه بجهت بجهت بجهت آورده و نزد خوب به سانید و از خاقان
 زمان و میرزا زمانیان مورد هزاران آغاز و تجیین گردید پرشیده نهاد که در تایخ سلطان

۶۰۰

بہادر شاہ احوال سلاطین ولایت سندھ چنان تقلیم آور ده اند که حکومت ان ولایت بہ اولاد بی تیسرا فشاری تعلق داشت و اولاً داد مرد کی صد و سی و نہ سال حکومت کردند
چودرز مینداران آن نواحی سومرگان بجز پر قوت و کثرت اتباع اختصاص داشتند
انجاعیه مسلط شدہ متصرفی شغل حکومت شدند و پانصد سال در خانوادہ سومرگان حکومت
ماند بعد آن حکومت ولایت مسطور اطباقہ سکان انتقال یافت اول کے کہ از جماعت ممکان
بی حکومت رسید جام اخراج بود و فقط جام کہ پر مقدم و کلانتر خود اطلاق میکنند از تزاوی
جشید گویند دیا داز و مید مہند +

جام اخزار درست کئے سند آرائے حکومت گشت مرت سلطنت او سال
و شش ماہ +

جام جونان برادر جام اخزار چهار و ده سال +
جام بانی تھتہ بن جام اخزار پون بی حکومت متکن شد دران وقت سلطان فیروز شاہ
فرمان ردا کئے دہلی بود و سلطان سے مرتبہ شکر بر سر جام کشید بالا فتح کر ده ولایت
سندھ متصرف گردید و جام را در دہلی سهراء خود آورد و حضور خود داشت پھن خدمات
پسندیدہ از وظیفہ آمد پاڑان ولایت را بجام ارزانی داشتہ رخصت آن حدود فرمود
مرت حکومت او پانز ده سال +

جام تما جی برادر جام بانی تھتہ سیزده سال +
جام صالح الدین بعد از فوت جام تما جی بی حکومت رسید یازده سال
و چند ماہ +

جام نظام الدین بن جام صالح الدین دو سال و چند ماہ +
جام علی شیرین بن جام نظام الدین شش سال و چند ماہ +
جام کران بن جام تما جی یک و نیم روزه
جام افتخار خان بن سکندر پون آن ولایت از حاکم خالی کر دید اعیان دار کان
با تفاوت کید یک فتح خان را که از سرداران صاحب جمیت بود پسرداری برداشتند

۱۱ آئین اکبری جلد اول صفحہ ۵۵۹ و ۶۰۵، نادر تاریخ فرشته جلد دوم صفحہ ۱۳، سنتگان نوشتہ +

۱۲ ایثار اخزار در این اکبری جلد اول صفحہ ۵۵۹ و ۶۰۵، چهار سال، ایکچھ اکبری جلد اول صفحہ ۵۵۹ +

حکومت او پانزده سال +

جام تغلق بن سکندر مدت هیزده سال حکومت کرد +

جام مبارک که از اقرباً بَيْنَهُمْ جام تغلق بود مدت حکومت او سه روز +

جام سکندر بن جام شیخ خان بن سکندر مدت حکومت یک سال و شش ماه +

جام سخنجر بن جام سکندر مدت حکومت هشت سال و چند ماه +

جام نظام الدین که بجام نشاد مشهور است بعد از جام سخنجر بر سند حکومت نشست میرزا شاه بیگ حاکم قندہار میرزا عیسیے ترخان را بر سر جام تعیین کرد و متعاقب او خود نیز رسیده قلعه پیکر را که در ان ایام باعین استحکام نبود محاصره کرد و در آنکه مدت بیشتر در آورد بعد از قلعه سهوان را نیز گرفته بعید نهاد و معاودت کرد مدت حکومت نظام الدین عرف نداد شصت و دو سال +

جام فیروز بن جام نظام الدین بعد از پدر بر سند حکومت کار و گشت جام صالح الدین از اقرباً بَيْنَهُمْ او که خواهرش در حواله نکاح سلطان مظفر گجراتی بود در همان دو مرتبه از گجرات شکر فراهم اور ده جنگ کرد و فتح نزد و جام فیروز میرزا شاه بیگ غون حاکم قندہار انجاب داشت که قندہار بکوک خود طلبید اشته جنگ نزد جام صالح الدین و معرکه کشته شد و حکومت ولایت سندھ با شرکت بجام فیروز تعلق گرفت در شاهزاده میرزا شاه بیگ ار غون از قندہار شکر کشیده تهته را متصرف شد و جام فیروز در گجرات رفت و در سلاک امرایان سلطان بهادر شاه ول سلطان مظفر والی گجرات استظام یافت و دختر خود را در ازدواج سلطان بهادر شاه درآورد و دران ولایت از عمه ارکان دولت گردید و همانجا زندگی بپرده و دلیلت حیات پرداز انجا حکومت سلسله سمنگان منقطع گردید مدت حکومت جام فیروز نوزده سال +

میرزا شاه بیگ پسر ذوالنون سلامت که امیر الامر و سپه سالار سلطان حسین میرزا
و اتابیق پسر او بدین عزالزمان میرزا بود از قبل سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا بهادر شاه

دوازده سال و چند ماه. آمین اکبری جلد اول صفحه ۵۵۵ +

۱۶ بست و بیست سال. تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۲۱۹ آمین اکبری صفحه ۵۵۵ + بیست و شش سال طبقات اکبری صفحه ۴۳۶ +

دوازده سال. آمین اکبری صفحه ۵۵۶ +

لہا پ حکومت قندھار داشت چون پیر و دنون در جنگ شاہ بیگ او ذبک کشته شدہ شاہ بیگ پسرا و حکومت قندھار قرار یافت بعد از نیقوت و شجاعت ولایت سنه تصرف گشت و در سن ۲۷ دلیلت حیات پردمت حکومت سه سال +

میرزا شاہ حسین بن میرزا شاہ بیگ بجا کے پدر برمند حکومت متکن گشتہ قلمبہ پہکر را تجدید آستھام داد و ملکان مانیزراز سلطان حسین بن سلطان محمود نگاه تباخ در آور دو در سن ۲۹ دلیلت حیات پردمت حکومت سی دو سال +

میرزا عیسیٰ تر خان از امراء میرزا شاہ بیگ در تھتہ سلطان محمود در پہکر دم استقلال می زند و با هم دیگر گھبے صلح و گاہے جنگ می کرد و میرزا عیسیٰ تر خان در سن ۴۵ دلیلت حیات پردمت حکومت او سیزده سال +

میرزا محمد باقی بن میرزا عیسیٰ تر خان بر خان بابرا در خود کرد پدر برمند حکومت کامر و اگشتہ بو دغائب امده با استقلال گردید و سلطان محمود حاکم پہکر بر سرم پر سلاک کرد و گاہے صلح و گاہے جنگ میکرد ایام حکومت او سیزده سال +

میرزا جانی بیگ ابن پائیشندہ محمد بن محمد باقی قائم مقام گشت و در سن ۴۹ ریک ہجری بر فاقع خانگان بلازمت اقدس مشترف گشت و ان ولایت داخل مالک محروسہ گردید مدت حکومت او هشت سال +

در بیان تباخ ولایت پہکر

پیش از آنکہ تہتہ مفتوح شود در سال نوزدهم جلوس والا محبت علی خان و مجاہد خان بہ تباخ پہکر تعین شدہ بودند انہار فتہ محاصرہ کردند مدت محاصرہ باستاد کشید مقط عظیم و دبئے بسیار در قلعہ روے داد و بسیاری از قلعہ نشینان تلف شدند ہر کہ پوست درخت سرس جو شانیسہ ہیخورداز و باسلامت می ماند سلطان محمود عاجز شد و عضدا پدرگاہ والا نزد کہ اگر محبت علی خان از دور قلعہ پر خیزد قلعہ را پیش کش شاہزادہ والا گہری یا پیش از آنکہ از حضور پر نور جواب بر سر سلطان محمود با جل طبعی در گذشت و محبت علی خان و مجاہد خان در سن ۴۹ پہکر را داخل مالک محروسہ نزد مدد +

دریلان دیپ زمینداران کوہستان پنجاب

در زمان بودن رایات حالیات بلا ہور زین خان کو کہ برائے تادیب زمینداران کوہستان
تین گر دید اور فتحہ بزرگشیر و قوت تد بیر جمیع لاجھائے و رایان رامقاد و مطیع گردانید
پہنچند راجہ بلگر کوتے و پھر سرام ماجہ جہون و باسوا راجہ مود جگدیش راجہ گوالیار و سناخپ
و دیگر زمینداران را بدرگاہ والا آوردہ مشمول عنایات شد و زمینداران مذکورہ با درک
سعادت ملازمت مصلی مستفید گشتہ و مور و الطاف بیکران گر دیدہ رخصت
الظرف با وطن یافتند و ہمدرین ایام رو در سنگہ مرزاں کھاپوں معرفت متھرا داس
عامل پریلی بملازمت رسید و ولایت کا یون پر دسلر داشتہ و مشمول عنایت فرمودہ
رخصت مزودند بعد چند سال چن راجہ پاسوزمیندار مسوتابع پنجاب و مقام ضلالت و
جهالت بودہ سر از القیاد اطاعت بر تافت لشکر منصور برائے تادیب او تین گشت
بعد ازانگہ جنود فیروزی در حوالی پتھان رسید او از خواب غفلت پیدا شدہ بملازمت
اشرف شناخته سعادت انزو زگ دید بعد چند گاہ از حضور مو فور السرور رخصت ملن
حاصل کردہ سربشورش پر داشتہ دیہات خالصہ شریفہ نز دیکے پتھان را تاخت کرد
تاج خلن بن ہندوال میرزا و از عقب او چین قلع خان تین شدند اہنا در نواحی پتھان رسید
در زمانے کہ لشکر یان نہ صد و خیمه زدن بودند راجہ با سو فوج آساستہ مزدار گر دید فی الفور
جیل بیگ پر تاج خان بمقتضای جرات و ولادی آمادہ پیکار گر دید و محاربہ سخت
مزودہ کارستمانہ بجا آوردہ بدر جہ شہادت رسیدہ حیات جاودائی یافت
نشان مغفور و مغفرت الہی را آوردہ در حوالی خطہ ول کوشاۓ کلانور بخارک سپردہ
و بر مزارش عمارت عالی ساختند کہ تا حال قائم است و طوایت انام مذورات می ازند
و بجست ایزدی مرادات مردم کہ دران مکان مذر قبول میکنند بحصول می انجامد
القصہ راجہ با سو جنگ مزودہ رو بہریت ہنا دہ او رہ گشت ہمدرین ایام حبیں بیگ
شیخ عمری ہافوج منصور پر راجہ مان زمین راجہ جہون تین گشت راجہ نگر کوت و راجہ لکھن پور
و جبروتہ ذمکوت و راجہ باسو بادا در راجہ مان رسیدند و بدفات جنگ روے داد
 Afran مر راجہ مان سبے ایلان ہر سیست خود دہ در شعاب جمال پتھان گر دید و راجہ باسو

و راجه ہے دیگر کہ باعانت اور سیده بودندگ رئیتہ فتنہ و جنون و راگدہ وجبروت
وسائیہ و مانگوت و اکند و روکلت تصرف اولیائے دولت درآمد و گواہیا کرد و
تصرف راجہ باسو درآمد بود از مستخلص منودہ حالت نزین داس گواہیا می منودند بالآخر
بوجب التام شاہزادہ بزرگ تقصیرات راجہ باسو معاف شد و در کوہستان
زمینت پدید آمد

دریان جشن والا

چون موسم بہار در سیدابواب عیش و عشرت بر رویے عالمیان مفتوح گردید و
لطافت ہوا بارغ چہان را نزہت بخشید و نزہت صبادار غ چہانیان را نگہت برآورد
نیم نوروزی مزاج افسردوگان عالم را فرحت آورد و شیخ نو بہار حی متضم ازا دگان
گیتی رامعطر گردانید **منظمه**

درخت غنچہ بر او رد بلبلان مکتند چہان جوان شد و یاران یعنی نیشنستند
بساط سبزه لکد کوب شد پس از نشاط زبکه هارف و عالمی برقص چیتند
برائے جشن افزایی حکم شد که دولت عانه خاص و عام که صد و بیست ایوان داشت
با مرائے عظام فتحت شود و خلیع جهرا که مبارک را متضدیان بیوتات نزینت
و مهند و شنیها مندل را که دولت خانه خاص است با فتام قصب و دیبا و گوناگون
اقمشه این بندی گردید و در اندر کنک نیما نی کار پردازان پارکا خلافت و امرایان والا
مرتبت بوجب حکم معلی تمام دولت خانه اعلی را بتکلفات گوناگون تزیین و اوند و باریش
و پیرایش رنگارنگ این بستند جشن نوروزی بائیں ہمایون و نرم دل افزایی لطیز
فریدونی اراسمه گشت غلغله کوس در گوش فلاک رسیده دادا زه نامے طرب دیگنبد
گردون پیچیده بیت

حاصل شده زیبعت انواع کاری اماده و مهیا اسباب شادمانی

دین بنم جشن مرائب ارا بعرض رسید و ہر کیک در خود حال با صفا سرفرازی یافت
و نیز فہرست اهل خدمت معرفت گشت ہر کس کے از رویے اخلاص خدمت بجا او را

بود بر عایت و عنایت سرافراز گشت و آنکه که مصدوم خدمتی و نادو تخریجی گشته بعل
خدمت و کمی منصب معاون گردید و حکم چنان مطاع بعد در پیوست که تاریخ فرق
هر یک از نوینان دامرايان کلان صنایع کند تا منزل او بقدم عالی روئی پذیرد و داد
درین الاقران خود سرمش ازی یابد و تالاب بے موسم بازب تالاب بست و بست
در عرض و طول و دو قامت آدم عیق درست کرده و از این بست کرد و تنک نقد پر کرده
با مرائے در غور منصب و بقرائے و مساین و سایر انس انعام فرمودند بیت

ابد دیپا دل ز دست جود او در افعال مال فالم زیر پایه همت او پایا

و چنین وقت ببارگاه چنان آرا که بے اغراق پانزده هزار کس در سایه ان گنج قضا را آتش
در گرفت و تاسه روز بساط جشن و بعضی از عمارت حرم سراسر خاکستر شد اندازه
بلن قیمت ان را که تواند در یافت چون این شهر عین الممال فرونشست حکم شد
که بجهت بزم شرف که نزدیک رسیده بود از سرنو بارگاه والادست کرد و مجلس عالی
ترتیب و هند چنانچه در اندک روزها بارگاه فلک استباه مرتب گشت از غایب
انکه همین روز در دکن بد ولت سرائے شاهزاده سلطان مراد آتش در گرفت العصه
بزم شرف که نزدیک رسیده بود نیز پامین نیک آرسنگی یا فتح عده هم و عالیان
فیض و افراد چنان جهانیان بپره متكاثر اند خستند نظرم

دل افراد جشنی شد آردسته درون دبرون هر دیپرسته

و شاق مددور بسان پیغمبر پهلوی په از ما و نما همید و هر

در پیان حلت میان تان سین و مولانا رئیشی ازی

دشیخ ابو القیض فرضی ملک الشعرا

سرانقه سرایان دال افطرت سر حلقة سر ایندگان بلند نکرت میان تان سین بولیه
او از دل نواز و نعمات منظر انباط مقرب اخضرت خاقانی و مشمول عنایات سلطانی
بود و افسر و دخوش و نفمه و لکش او و حشیان در صحراء طایران در هوا و دام محبت
اوی آمدند بے شایه اغراق در فن موسیقی و نفمه هندی از اغاز آفرینش تا حلش

او کم کے بود ہزار ان نقش وال فریب ول بیار اشعار سرو دا زد بر صحیح روزگار یادگار است
این نادر العصو و حید الدہر در سال مہتم جلوس والا راجه را پچند زمیندار پیشہ تابع صوبہ الہباد
خال رخسارہ پیشکش خود خیال کردہ بد رگاہ آسمان جاہ فرستادہ بود در سال سی و چهارم
اور خشت هستی خود بربت و موجب مزید تاسفت خاطر قتد سی گردید و
در سال سی و ششم مولانا کے عرفی شیرازی نیز نقد حیات در باخت اگرچہ
در شکل بندی نظرم دگل دستة آنکے لفظ و معنی بے نظیر بود و سخشن روشن در وارج تمام
داشت اما خیلے متکبر و خود ستادا بود و خلاصہ عمر پیلات نفسانی و قمار و نزو و شراب خی
و میگاری صرف می نزو چنانچہ در حالت نزع که وقت یاد رب العباد است پیالہ پیالہ
و شش و پنج و چهار میگفت در سال چهلم مک الشعرا کے شیخ ابو اغیض فیضی نیز خشت
زندگانی بعالمر جاودا نیک شید و شخ در سال دوازدهم جلوس والا مبلاز است اشرف
قدس رسیده مور دعایات گشت در زمان ملازم است چون شیخ را بردن کتھرہ نقره
استاده کر دند بے تو قت داہمال این رباعی فی البیعہ بر زبان آور در من رباعی

با و شاہ برون نسبت خبره ام از سر لطف خود مر اجداده

زانکه من طویل شکر خوارم جائے طویل درون پنج بره به

این رباعی بغا بیت پسند خاطر قدسی افتادہ ان روز بے بندگی در رگاہ والا سفره از فرموده
چون در شعر مبنین و سخن رنگین و مکتبہ طرازی و بدیہہ گوئے نظیر خود نداشت روز بے روز پایه
قدرش در تبة اقتدارش بلند گشت در سال سی و سویم سخنطاب مک الشعرا سفره از
گشت در سال سی و نهم تفسیر قرآن بے نقط و کتاب نکه من در بحر بیلل و محبوں و مرکز
ادوار در زمین مخزن آسراز از نظر اقدس گذرانیده مور دعایین دافرین گردید بے شایعہ
تکلف و مداخل تصلحت درین تصنیفات مقتضا کے دانش بلند و فطرت ارجمند گاشن سخن
از بیار معنی طرادت بخشیده و اشجار دانش را با شمار اشعار مشتر ساخته ہمچنان سلیمان بلقیس در
وزن شیرین خسر و هفت کشور در برابر مهفت پیکر و کبسم نامہ مقابل سکندر کامپیش
نهاد خاطر داشت این صحف با تمام نرسیده بود که زندگی او با تمام رسید چون مراج
و دعا گوئے حضرت خاقان زمان و معلم شاہزادہ ہائے والا شان بود در روز پیش از
رحلت او ان حضرت از روئے غریب آندازی سایہ ماحفظت بر سر اراد اند اختند و اور

کامیاب سعادت گر دانیدند و زمان نزاع بدیهیه غریبیه گفتہ است مردم باعی
 دیدیه که فلک بن چنیگی کرد مرغ دلم اذ قفس شب آهنگی کرد
 ان سینه که عالمی در میگنجید تائیم نفس براورم تنگی کرد
 با دشاد آدم شناس را دل بهم برآمد که مدحت سرا و محبت طراز پرده بر روی
 فرقشت شاهزادگان والا گهر با فتوس کمر برستند که اوستاد داش اموز مزاج داش خست
 هستی بر بست نوین والا قدر و خوانین عالی مقدار را باعث دل گرفتگی گردید که سرا و دم ساز
 ان بزم و دزم پیانه زندگی پر کرد کار فروختگان را آه در جگردگر یا در گلوگره مشد که گره
 کشانے دشوار بیها از جهان برفت بیست
 لے دریفانے دریغا ایه درینغ کانچنان ماہی هنان شد زیرینغ
 چنانچه علامی شیخ ابو الفضل در اکبر نامه مرثیه شیخ ابو الفیض فیضی بعبارت نگین
 بقلم در آورد ۴

دریان سیدن بیان المک بدرگاه والا و محبت شدن

کوک با و پر مهمن اطراف دکن

او از اسمیل بیگ نظام الملک حاکم احمد نگر عمر او بود از رد شده بذریعه
 قطب الدین خان غزنی میلاز مت اشرف اقدس سعادت اندوزگشته بنصب
 ششصدی سرافرازی یافت در عنقریب بنصب هزاری عزرا قخار یافته تعیینات
 بگش گردید بعد چند سال از آنجا در حضور لامع النور رسیده استند عائیه کوک
 برای تغیر احمد نگر نمود لهذا امراء مت تعیینه صوبه ماوه در ایه علی خان حاکم خاندیں
 با مداد او تعیین شدند ادبا عانت او یا ایه دولت قاهره در احمد نگر فته با اسمیل
 نظام الملک چنگ کرده منظر و منصور گشت دلک موروثی از عم خود بصرف دراد و
 چون فرمایه و بد نهاد بود مست با ره دولت و حکومت گشته و حقوق فرازش با دشادی
 بر طاق نسیان گذاشتہ سراز اقیاد جناب والا برتافت و بیه پرواے و بدستی

شعار خود ساخت ملک الشعرا شیخ ابوالغیض فیضی را که دران وقت حیات بود پیش
 راجه علی خان فرستادند که بران را بشاهزاده اطاعت رہنون گرداند هر چند راجه ملیخان
 او را بر طریق اهانت ارشاد کرد از غزوه مستی دنیا سر برخط فرمان پذیری نهاده و نزد
 کفران نعمتی گردید از اینجا که کافران نعمت زد و بپاداش کرد و میرسند چون او از قبله و کعبه
 روئے عقیدت بر تاخته بود در آمد که مدت به کافات اعمال رسید بینه شنخه او را
 سیما بگشته که بحد کمال رسیده بود بخوردن داد او را از تماشیران بیارے صعب
 روئے داد باشدند او مرض راه عالم نیستی در پیش گرفت چاندی بی خواهرا و با تقاضا
 امر ابا بدر ابیم پسر خود سال او را بحکومت آن دلایت برداشت انتظام مهم بر ذات
 خود گفت چون حقیقت احوال ان حدود و بعرض مقدس رسید شاهزاده سلطان مراد
 با شکر گران تعین گشت شاهزاده چندگاه بجهت سامان سپاه در مالوہ بوده عازم پیشتر
 گردید و از دریائے زبداعبور منوده در آمد که مدت دلایت بر امامیر مرتفعه و کهنی
 مفتوح منود و افواج قاهره بر سر احمد نگر رخصت کرد شکر منصور غالب و فوج مقهوب
 مغلوب گشت و راجه علی خان حاکم خاندیس درین همین برکاب شاهزاده بوده جان شار گردید
 و نیز با افواج عادل خان حاکم بیجا پور و قطب الملک حاکم گوکنده متواتر محاربه در میان
 آمد و اویائے دولت فیروز مدد شدند از اینجا که شاهزاده در دکن دایم الحیر بوده از
 کثرت شراب زار و نزار گشت و بهات ان دلایت نیتوانست په را خست بنا بران
 از حضور مقدس علامی شیخ ابوالفضل متquin گردید و حکم شد که شاهزاده را بتصاحح ارجمند
 رہنون سعادت نموده بدل از مست آورد و امر ایه متعینه اند و در اسرگرم خدمت
 گرداند و اگر بودن او با انتظام مهم دانجا ضرور بوده باشد خود بهات پرداز و شاهزاده
 را روانه درگاه والاساز دیشیخ بعد رخصت از حضور فیض گنجور طے مراحل و قطع منازل
 نموده بندیست شاهزاده رسید قضا را بهان دم شاهزاده از آنسه اط بیارے بعالی علوی
 شناخت دغزیب شور شے در شکر وے دادیشیخ ابوالفضل بتدا بیرصا به و پاشیدن
 ز رسید یعنی خاطر ہائے آواره را با انتظام آورد و غنیم کرد از اطلاع این قضیه غالب دلیر
 شدند بود از حسن تدبیر شیخ باز مغلوب گشت اگر درین وقت شیخ ز رسیدی ان دلایت
 سرتباش بدست آمدند بود از دست میرفت و انتظام مهم شکل یم بود چون

این سانحه بعرض دالارسید موجب صدگونه در دست دیگر دید آخراً امر بعابر پرداخته
شاهزاده دانیال را تغیر دلایت دکن نهضت فرمودند و حضرت خاقان زمان خود نیز تغیر دلایت
تغیران دلایت بدولت داقهال نهضت فرمودند.

نهضت موکب هقدس از لامه و بجانب دلایت کن

چون انلاهور انتهاض الوبیه گردید در حوالی قصبه بتاله بعرض دالارسید که در مکان
اچل فقیران مسلمین و طایفه ساسیان با یکدیگر جنگ کرده و فقراء کے مسلمین غالب
آمده بیشتر انجام از روئے نقدی بر انداد خاقان زمان بمقتضای عدالت گشته
بر بیه اعتدالی آن جماعتہ واقفت شده اکثریتے را در زندان فرستادند و حکم شد که بینان
را که متعددی مسارت شده است بتجهیز تغیر کرنند بعد نهضت از انجام از دریا یا بیاه
عبور فرموده بنیزل گور وارجمن سجاده نشین با بانانک که در معرفت آهی مشهور بود تشریف
فرمودند و از ملاقات او و اصفای اشعار هندی تصنیف با بانانک که در معرفت حق
گفته از زبان او شنیده خوشوقت شدند و گور وارجمن سرهنگ ازی خویش و انشته
پیشگش لایق گذرانید و انتاس کرد که از نزول عساکر منتصوره در پنجاب نزد فله گران
بود از نجیبت جمع پر گنات زیاده شده اسکال از انتهاض افواج قاهره غلات در بازاری
آورده رعایا از عهد داده جمع مینیتواند بر این حسب انس اور بیان غلطام
حکم شد که بجانب ده دوازده از جمع بر عایا تخفیف و هند و تاکید بعمال کشند که مطابق ان
بر عایار رعایت نموده زیاده طلبی متابد نظم

چشم رعایت زرعیت مگیر تا بودت ملک عمارت پذیر

دست رعایت زرعیت مدار کار رعیت بر عایت سپار

چون عرصه تهانی مور و خیام والا گشت رعایا از ظلم نقصه سلطان کرده
استغاشه نمود و بیدادی او تحقیق پیوست بوجب حکم والا اورا بحلق کشیدند

نظم

کارهست بدرست کافی خطاست که از دست شان دسته باشد
مکن خبر بر عامل خسلم دست سر از فربه باید شکنده پست

بعد رسیدن باکبر آباد چند گاه اتفاق اتفاق افتاد بحسب عرض داشت مشیخ ابوالفضل
از انجا بست بمان پور نهضت فرمودند در زمان حبور از دریا یَے نزدیک فیل خاصه که بخیر
آهن در پاداشت میگذشت چون بر کنار رسید فیل بان زنجیر اهن را تمام از طلا دیدند تجویز شد
بدار و غیر فیل خانه امیر کر دند او زنجیر را پیش خود ملاحظه نموده تمامی حقیقت را بعرض دلالات نمایند
و آن حضرت زنجیر بجنس در حضور مقدس طلب کرد اشته بر عجایب قدرت افرید گار جلت
قدر تهه زبان برگشادند و فرمودند که همان دین در یکنگی خواهد بود که بزبان مهندی از ا
پارس گویند و از مساس آن آهن و دیگر فلزات طلا شود بحسب حکم دلالات نمایند ویگر باز نجیر
های آهن در آن دریا انداشتند و طاحان غواص شوار مانند نهنجان دریاگزار غوطه زدن حسب
جوئے آن سنگ کردند لیکن بهم رسید و زنجیر دیگر طلائی شد بست بیت

بقدرت طاقت خود غوطه ها زدم بسیار قری که می طلبم ان هر چیز دریانیست

الفقصه آن حضرت بعد از مراحل و قطع منازل در خطه دارالسرور برمان پور نزول اقبال
فرمودند از اکبر آباد تا برمان پور دو صد و بیست و هفت کرد و بجز بیست در آمد در آن خطه
دل کشانه بیشتر نوروزی ترتیب یافت مطریان شیرین ادا و معنیان خوش نوا
بنگمه دل فریب و سرود و لکش دلهارا در پود و با واز چنگ و صد ایه دستک طایر
هوش ما از اشیانه دارم پر امیندند و باعث انبساط در در خاطر مقدس شدند

نظمه

زان مطرب بزم تو زندست بهم سر زبان غزمه رم کند طاعینم
لی فی غلطه که هر دو دست مطرب از شاهد نفه بوسن^(۱) گیرند بهم
در آن بزم شاد کامی علامی مشیخ ابوالفضل که بهایت دکن قیام داشت بحسب حکم دال
از احمد تخریج امداد بزر بساط بوس قدسی معزز گشت چون وقت شب بود انجین ماهیانی
کمال آرهاستگی داشت آن حضرت از غایت عنایت این دیستبر شیخ

خوانند بیت

فرخنده شبی باید و خوش مهابی تما با تو حکایت کنم از هر بازی
شیخ ازین مکلفات کو رنثات شکر بجا آورد و از روی عنایات حکومت دریافت برمان پُر

بعد میشخ مقرر گشت حکم شد که چون امرا دریا ق عرض کشیده اند تا پو دن رایات
مالی درین حد و در بحسب تفاوت مناسب بر هان پور در انعام امرا مقرر باشد و میشخ را
بنصب چهار هزاری سرافراز فرموده بنیج قلعه هسیر که بهادر نبیره مابعه علی خان حاکم انجاساز
اطاعت پر تائفة داشت خصت فرمودند.

در پیان تخریج قلعه هسیر و ولایت احمد نگر

مشخ ابوالفضل بعد خصت از حضور در پیان آن قلعه آسمانی ارتقایع رسیده معاوه
منود متواتر محاربات سخت در پیان آمد چون محاصره با متاد کشید مشخ نسبت پذیر
ذاتی هناب بر سرخنگره قلعه لضب کرد و بر فراز قلعه رفتة خود را درون قلعه انداخت و جمیع کشیر
بینین نظر ہتائے او کرده کار نامه مردمی و مردانگی بظهور آور دند و بقوت سرخنگه دلیری و
زوباذوے دلاوری مشخ این عقدہ شکل کشاده گردید و چنین قلعه قلک ارتقایع که فتح
آن دشوار بود مفتوح گشت و پهادر حاکم انجا عاجز شده آمد و ملاقات نمود و بواسطه مشخ
بلاز مست مقدس سعادت اندوز گشته مورد عنایات شد و قلعه هسیر را ولیا نے
دولت تفویض یافت و مشخ ابوالفضل بجد وی این خدمت بعنایت علم و نقاره و
اسپ و فلمت خاصه سرشنسرایی یافته بنیج ناک خصت گشت و عنقریب
بنصب پنج هزاری سرافتا بر افزایش و مصدید خدمات شکوف گشته بمقابل
عنایات والا در جانفشاری و خدمت گذاری درین نگر حکم شد که تخریج احمد نگر و درفع راجوی
و دیگر معنیان بعد میشخ ابوالفضل و صبط ولایت پرار وان نواحی بر ذمه خانه خانان پیر لقا
بوده باشد چنان اسیر و احمد نگر و تمام ولایت نظام الملک بشیر بہت مشخ ابوالفضل
مفتوح گردید و ولایت تملکانه را مشخ عبد الرحمن ولد مشخ ابوالفضل بشیر
ورآورد و پهادر نظام الملک بشیر بہرمان نظام الملک دستگیر گردید و عادل خان حاکم بجا او
وقطب الملک سند نشین گوکنده عربیش نیاز و پیشکشیا نے لایقه ارسال داشتند خاطر
 المقدس بہس و بجهه از آن ولایت واپس داخت و دران حدود چندان کار نماد شاهزاده
دانیال را در انجا گذاشتند خاندیں را داندیں نام بنا ده بشاهزاده مرحمت فرمودند و
خانه خانان را در خدمت شاهزاده کشخ ابوالفضل را در احمد نگر مقرر فرموده اند بر هان پور

معادوت کرده بعد قطع مراحل و طے منازل در دارالخلافة که بر ابادنزوں اقبال فرمودند
و امرائے کر دران هم خدمات پیجا آورده بودند با اضافه ممتاز شدند از بعضی تو اینچ چنان
بسطالعه در آمده که در ایام سابق تمام دکن وزیر فرمان فرمایان در هی بوده خصوص سلطان
محمد شاه فخر الدین جعیا بن سلطان عیاش الدین تغلق شاه ان ملک را بوقتی ضبط کرده دیگر را دولت
ابادنام هناده دارالسلطنت خوش مقرر کرده بود چون اتفاق دلت او از سمت الراس
گذشت و بسب ظلمش قدر بسپاه ورعیت از وبرگشت و در جمیع اقطاع اخراج
پذیرفت و حامله زمانه فتنه را زید به رطرف امیر صدما خروج کردند سلطان محمد شاه
بدفع فتنه داشوب متوجه گجرات شد و از انجام لک لاچین را بطلب امیر صدما بدلت
با درستاد و انجماعتہ لک لاچین را کشته علم بقی و طغیان بر افراد شد و علام الدین حسن
کر حسن گانگو مشهور و از جمله سپاهیان لک لاچین بود با تفاوت جماعه او باش در دولت با
لوائے حکومت بر افراد شد خود را سلطان محمد علام الدین خطاب کرد چون این منی
بعرض سلطان محمد شاه رسید بسب مهر گجرات فرصت دفع او نیافت و در اسرع اوقات
در نواحی تهمتیه و دعیت حیات سپرد و از انجام که حسن گانگو از نسل بہمن بن اسفندیار بن گشاپ
برداز نیجیت او را بهتر گفتند ہے ۱۲

سلطان محمد علام الدین عرف حسن گانگو که از معتقدان قدرة الا صفیا شیخ نظام الدین
او بیا بود بمحب و عائے شیخ دہله دکن را متصرف شدہ سکه و خطبہ بنام خود کرد ایام
حکومت یازده سال و یازده ماہ و سه ہفت روز ۱۲

سلطان محمد شاه بن سلطان محمد علام الدین ہزده سال و سه ہفت روز ۱۳

سلطان محمد شاه بن سلطان محمد شاه یک سال و یک ماہ

نہ روز ۱۴

سلطان دادشاه بن عمر سلطان مجاہد شاه یک ماہ و سه روز ۱۵

سلطان محمد شاه بن محمد شاه ہ بن سلطان علام الدین نوزده سال

دو شماہ و بیست روز ۱۶

۱۱) بیست ماہ ۱۷)

سلطان عیاش الدین بن محمد شاه یک ماه و بیست روزه
 سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاه یک ماه و بیست و هفت روزه
 سلطان فیروز شاه بن سلطان محمد شاه بیست و پنج سال و هفت ماه و پاازده روزه
 سلطان احمد شاه بن سلطان محمد شاه دوازده سال و نه ماه و بیست
 و چهار روزه

سلطان علام الدین بن سلطان احمد شاه بیست و نه سال و نه ماه و بیست
 و دو روزه

سلطان همایون شاه بن سلطان علام الدین سه سال و شش ماه
 و پنجم روزه

سلطان نظام شاه بن سلطان همایون شاه و هفت سالگی یک سال
 و پانزده روزه

سلطان محمد شاه شکری بن سلطان همایون شاه در ده سالگی بود هزده سال و چهار
 ماه و پانزده روزه

سلطان شهاب الدین محمود شاه بن سلطان محمد شاه شکری سی هفت سال
 و دو ماه و سه روزه

سلطان احمد شاه بن سلطان شهاب الدین محمد شاه دو سال و
 یک ماه

سلطان علام الدین بن سلطان شهاب الدین محمد شاه یک سال و
 پانزده ماه

سلطان ولی افشار بن سلطان شهاب الدین محمد شاه سه سال و یک ماه

۱) بیست و سه سال و نه ماه و بیست و دو روز تایپ فرشته جلد اول صفحه ۳۴۰ و مطبوعات اکبری صفحه ۴۰۰

۲) دو سال و یک ماه تایپ فرشته جلد اول صفحه ۳۴۰ و دو سال و مطبوعات اکبری صفحه ۴۰۰

۳) بیست سال تایپ فرشته جلد اول صفحه ۳۴۰ و هفده ده سال چهار ماه و پانزده روز مطبوعات اکبری صفحه ۴۰۰

۴) چهل سال و دو ماه و سه روز مطبوعات اکبری صفحه ۴۰۰ و ۴۳۰

۵) دو سال و سه ماه تایپ فرشته جلد اول صفحه ۴۰۰ و ۴۳۰

دیست و هفت روزه

مجموعه ایام سلطنت سلطان محمد علام الدین معرف حسن گانگو بهمنه او لادش مهدو نفر
میصد و هشتاد و هفت سال بود لیکن در عهد سلطان نظام شاه نبیره یا زده هم حسن گانگو
که در هفت سالگی سریا شایه چهانباشی گردید برید نامی که از عده امراء بود نظر برخورد
سالی سلطان داشته خود تقدیر هبات سلطنت گردید چون برید تسلط بیار پیدا کرد
بعد سلطان نظام شاه غالب ماند بعد فوت برید او لادش نیز استیلا اور دند و چهل هشت
سال اگرچه اسم سلطنت بر او لاد حسن گانگو بود اما برید او لاد مش چهانباشی میکردند در
سنه هنصد و سی و پنج هجری عاد الملک کابلی اطاعت سلطان پهادر شاه والی گجرات قبول
گرده در دکن سکه و خطبه بنام او گرد در ان زمان سلطان ولی اسرارا در شهر هیدر
برید محبوس داشته خود سلطنت می گرد در سنه ۹۲۹هـ امرایان که رکن الدولت بهمنه بودند
مالک دکن را با خودها قشت کرد و متصرف شدند و هر یک روگران شده دم استقلال
زده سکه و خطبه بنام خود را کردند تا حال او لاد اهنا در ان مالک حکومت دارد +

عادل خانیه

حاکم دلایت بیجا پور یوسف عادلخان بنیاد سلسله از دست داد غلام جرجس بود
که خواجہ محمود گرجستانی بیست سلطان شباب الدین محمود بهمنی فروخته سلطان دلایت
شولاپور با مفوض کرده بود از در شمشیر و قوت و شیاعوت بیجا پور استصرفت شده
تاب کشنه گرفته دم استقلال ز دایام حکومت هفت سال +

اسمعیل عادلخان بن یوسف عادل خان بیست سال +

ابراهیم عادل خان بن اسمعیل عادل خان بیست و یک سال +

علی عادل خان بن ابراهیم عادل خان چهارده سال +

۱۱) بیست سال دو ماہ تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۷۰ +

۱۲) بیست و پنج سال طبقات اکبری صفحه ۳۴۰ +

۱۳) بیست و پنج سال طبقات اکبری صفحه ۳۴۰ +

۱۴) بیست و پنج سال طبقات اکبری صفحه ۳۴۰ +

ابراهیم عادل خان بن آمیل برادرزاده علی عادل خان نایت سال هزار و دو هجری
شش سال حکومت داشت و تا حال که این شخه تحریر می دراید اولادش دران ولاست
حکومت دارد ^۴

قطب الملک حاکم ولاست گوکنده

سلطان قلی قطب ^۱ الملک وزیر بهنه بود چون سلطان شهاب الدین محمود همنی غلامان را
بیار و سرت میداشت سلطان قلی خود را خود فروخته داخل غلامان گردید روز بروز
پایه قدر او بلند گشت وین الاقران والامثال سرمنه را زد ^۲ و بحکومت ولاست گوکنده
مقرر گشت قضا و در سال اول برگ طبعی درگذشت ^۳

جهشید قطب الملک بن سلطان قلی قطب الملک بست سال ^۴
ابراهیم قطب الملک بن سلطان قلی قطب الملک بعد گذشتن برادر پسرد
حکومت و چنانداری ملکمن شدمت سی و پنج سال ^۵

محمد قلی قطب الملک بن ابراهیم قطب الملک هزار فاحد نوگر کرده دایا
ملازم رکاب داشت و بستگی نداشت جهانی و حفظات نفسانی استعمال می ورزید بر لولی
بهائی نام عاشق شد و میطع امراء گردید و شهر بهائی نگرینام ان لوی بنادر دلغایت من
هزار و دو هجری یازده سال حکومت او بوده پیشتر اولادش تا حال بحکومت آن
ولاست قیام دارد ^۶

نظم الملک حاکم ولاست احمد نگر

احمد بحری نظام الملک پدر او غلام بر سهن نزد بود شهر احمد نگر را بنادر ده رام حکومت چهار سال ^۷
پرمیان نظام الملک بن احمد بحری نظام الملک بست و هشت سال ^۸

۱) قطب الدین ^۹

۲) سی و سه سال. تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۱۶۰ بست و پیمان سال طبقات اکبری صفحه ۳۳۳ ^{۱۰}

۳) هفت سال بکسر سی. تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۱۶۳ طبقات اکبری صفحه ۳۳۳ ^{۱۱}

۴) سی و دو سال و چند ماه. تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۱۶۲ ^{۱۲}

۵) فرزویه سال. تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۱۰۲ ^{۱۳}

۶) چهل و هشت سال طبقات اکبری صفحه ۳۳۴ تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۱۲۰ ^{۱۴}

حسین بن نظام الملک بن برہان نظام الملک سیزده سال +
 مرتضی نظام الملک بن حسین بن نظام الملک بیست سال +
 میرحسین بن نظام الملک بن مرتضی نظام الملک ده سال +
 استعیل بن نظام الملک بن برہان برادرزاده مرتضی نظام الملک دو سال +
 برہان نظام الملک بن حسین بن برہان برادرزاده مرتضی نظام الملک از
 استعیل نظام الملک آزرده شده و حضور مقدس رسیده در ۹۹۹هـ افواج قاهره
 همراه گرفته با استعیل نظام الملک چنگ کرده فیروزمند گردید ثانی ایمال بفردر جا و
 جلال دولت از اطاعت با دشای اخراج و زید چون او دعیت جات سپرد
 چامد بی خواهرش ابراهیم نظام الملک پسر خود دسال برہان نظام الملک را به کوت
 برداشتند خود کافل نظام مهام گردید افواج با دشای تخریان ولایت تعین گشت و
 بدغات مباربات در میان آمد آضر الامر بشیش هشت علامی شیخ ابوفضل بالکل آن ولایت
 مفتوح شد و داخل مالک محروسه گردید چنانچه سابقاً مست تحریر یافت از ابتدای
 ۹۲۵هـ لوابت سنه هزار و دو هجری شصت و هفت سال آن ولایت و تصرف
 نظام الملکیه ماند +

دیوان کشته شدن بیان ابوفضل و ازمه عیار شو خاطر مقدم

پون حضرت خاقان چنان در دارالخلافه اکبر آباد نزول اقبال داشتند فرمان والا شان
 بنام شیخ صادر شد که شیخ عبد الرحمن پسر خود را بر مهام مرجوع نصب کرده خدم و
 حشم همچنان گذاشتند خود جریده رواده استان والآگرد دلمهدا شیخ بوجب حکم مقدس
 پسر خود را با حشم داسباب امارت در احمد نگر گذاشتند با معدود و دے رواده و رگاه
 گیتی پناه گردید از انجا که دران ایام شاهزاده سلطان سلیمان در ال بس به بنی دنا فرمان
 میگذرانید و از طرف شیخ ابوفضل ازروگی بسیار داشت و یقین میداشت